افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مبـــــاد بدین بوم و بر زنده یک تن مــــباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com afgazad@gmail.com

Political	سیاسی

حزب کار ایران(توفان)

۱۱ جنوری ۲۰۲۱

فلسفهٔ مارکسیسم

(۳) پایانی

سومین خصوصیت فلسفهٔ مارکسیسم خصلت انقلابی آن است. اگر فلسفه‌های گذشته فقط به تفسیر و تبیین جهان پرداختند و برای اینکار اندیشهٔ خود را به کار می‌انداختند، فلسفهٔ مارکسیسم به جهان برخوردی کاملاً متفاوت دارد. فلسفهٔ مارکسیسم بر آن است که وظیفهٔ فلسفه تنها تفسیر و تبیین جهان نیست، بلکه قبل از هر چیز راهنمائی برای تغییر و دگرگونی آن است. «**فلاسفه فقط به تبیین و تفسیر جهان پرداخته‌اند، اما سخن بر سر تغییر آن است**». تا پیش از مارکس، ماتریالیسم اگرچه پدیده‌های طبیعت را بدرستی، ولی از دیدگاه متافزیک توضیح می‌داد، ولی همین که پایش به جامعه می‌رسید، درمی‌ماند و خصلت ایدآلیستی به خود می‌گرفت. برای ماتریالیسم قبل از مارکس، تحولات جامعه، ثمرهٔ افکار و اندیشه‌هاست، افکار و اندیشه‌های زمامداران و قهرمانان که مبدأ حرکات و تحولات تاریخی قرار می‌گیرد. مارکس ماتریالیسم را به صحنهٔ اجتماع آورد، برای تبیین و تفسیر جامعه به کار گرفت و برای نخستین‌بار در تاریخ فلسفه به ماهیت و نقش پراتیک اجتماعی انسان‌ها پی برد و با آوردن پراتیک (پراکسیس) در دائرهٔ فلسفه به وحدت دیالکتیکی تئوری و پراتیک دست یافت. وحدت تئوری و پراتیک ناگزیر به این نتیجه می‌انجامد که فلسفهٔ مارکسیسم فقط جهان‌بینی علمی نیست، بلکه راهنمای عمل – عمل برای تغییر جهان مادی – است. وحدت ناگسستنی تئوری و پراتیک به فلسفه خصلتی عمیقاً انقلابی می‌دهد و ایمان به فلسفهٔ مارکسیسم ناگزیر به ایمان به مبارزهٔ انقلابی برای تغییر و تحول عمیق جامعهٔ موجود و استقرار جامعه‌ای نوین می‌انجامد. این یکی از نکات برجستهٔ فلسفه مارکسیسم است که هرگز نباید آن را از نظر فروانداخت.

بدون جنبه پراتیک، فلسفهٔ مارکسیسم به یک آموزش یکجانبه و مرده و بی‌شکل بدل می‌گردد، روح انقلابی، روح دیالکتیک که آموزش تکامل همه‌جانبه و متضاد است، از آن سلب می‌شود. از اینرو است که شناخت قانونمندی‌های عینی طبیعت، اجتماع و تفکر، که پایهٔ فلسفی حزب طبقهٔ کارگر است، به افزار ایده‌ای نیرومندی برای تغییر جهان، برای نیل به اهداف طبقهٔ کارگر، نیل به سوسیالیسم و کمونیسم بدل می‌شود. فلسفهٔ مارکسیسم چنان که می‌بینیم، یک تئوری بیگانه با زندگی اجتماعی نیست، علمی است که در مبارزهٔ انسان دارای نقش اساسی است.

به مارکسیست‌ها ایراد می‌گیرند که می‌گویند کسانی که مارکسیسم را نمی‌شناسند، حق ندارند به انتقاد از آن بپردازند و این سخن راست است. برای قضاوت در هر مسأله ناگزیر باید آن را شناخت. هر اندازه شناخت از مسأله عمیق‌تر و

همه‌جانبه‌تر باشد، قضاوت صحیح‌تر از آب درمی‌آید. این حکم که «تحقیق ناکرده حق سخن ندارد» (مائو) سخنی درست است. برای انتقاد از مارکسیسم باید قبلاً آن را شناخت. اما در ایران اسلامی هر عمامه به سر یا ریشوئی که هّر را از بّر تشخیص نمی‌دهد، به خود اجازه می‌دهد به انتقاد از مارکسیسم بپردازد.

***